

از سیر تا پیاز با سیاوش قمیشی

به انگیزه انتشار یا عدم انتشار آلبوم " رگبار "

سوریه کبیری- ایران جوان چاپ تورنتو

س: آقای قمیشی دوست دارم بدون اتلاف وقت شما، سر اصل مطلب برویم. در مورد کار آخرتان بگویید.

ج: کار آخر منتشر شده یا منتشر نشده؟

س: منتشر نشده!

ج: کار آخرم آلبومی است به نام رگبار، که اواخر ماه ژانویه 2008 تمام شد. تا کارهای جنبیش هم تمام شود، ماه فوریه از راه رسیده بود که من آن را به طپش دادم. ولی به دلایلی مثلاً اینکه روی جلد آلبوم خراب شده و دوباره چاپ کردند، پخش آن به تعویق افتاد. بعد از ماه فوریه آقای امیرقاسمی و جمالی برای یک ماه و نیم به " جشنواره کن " رفته بودند. وقتی که برگشتند فکر می کردیم برای ماه آپریل آلبوم دارد به بازار می آید. چون دوازدهم این ماه سومین تاریخی بود، که طپش برای بیرون دادن این آلبوم تعیین کرده بود. باز من بررسی کردم و آنها گفتند از بابت تکثیر اشکال فنی داریم. زیرا اشتباه شده بود و آن را به جایی داده بودند که اینها وارد نبودند. البته خوب تا حدی می تواند قابل قبول باشد. چون اینها تازه کارشان را به عنوان انتشاراتی آلبوم موسیقی شروع کرده اند. آخرین تاریخی که به ما دادند دهم جولای است، که گفته اند دیگر صددرصد این کار عملی است و بحثی هم ندارد. ما هم یک مقدار " کانت دان " روی سایتمان گذاشته ایم. تعداد زیادی از وبلاگ ها هم دارند " کانت دان " را با سایت ما ادامه می دهند. دیگر انشاءالله این بار دروغگو از آب درنیایند.

س: شما گفتید این تأخیر تا حدی قابل قبول است. معنی دیگر این حرف می تواند این باشد که تا حدی هم قابل قبول نیست. آن مقداری که قابل قبول نیست، از نظر شما چیست.

ج: والله اینکه به طور کلی یک روجلدی و یک تکثیر هر قدر هم که اشکال داشته باشد، نباید اینقدر طول بکشد. من در مدتی که آمریکا بودم و تکثیر کنندگان و تولید کنندگان آمریکایی هستند، خلاف وعده عمل نمی کنند، دیر نمی کنند. زمانشان هم برای تکثیر بین یک تا دو هفته و حداکثر سه هفته یا اگر خیلی طول بکشد، برای روجلدی تهیه کردن یک ماهست. البته طراحی روی جلد آلبوم من قشنگست، بیشتر کار می برد. اما دیگر همان یک ماه حداکثرست. البته من دیدم که روجلدی خراب بود و کج چاپ شده بود. یعنی به جای اینکه افقی باشد، عمودی بود. در نتیجه خوب اشتباه پیش می آید. بنابراین این هم تا حدودی قابل قبول بود. اینها تا حدودی قابل قبول بودنش است.

س: حالا اگر احیاناً تا تاریخی هم که قول داده اند آماده نشود - که امیدوارم بشود-، آن وقت فکر می کنید داستان می تواند چه چیز دیگری باشد؟ (1)

ج: والله من نمی دانم. چون آنقدر سیستم ارتباطی طپش غامض و پیچیده است، که نمی دانم چه می تواند باشد. اگر پولم را نداده بودند، فکر می کردم خوب شاید پول ندارند بهانه می آورند. ولی پولم را همان اوائل داده اند. نمی دانم دلیلش چه می تواند باشد. آنقدر طول کشیده که راستش دیگر حدس زدنش نمی تواند ساده باشد.

س: پس می توان امیدوار بود که دهم جولای هواداران بتوانند به آلبوم جدیدتان گوش کنند.
ج: انشاء الله!

س: شما متولد اهواز هستید. نظرتان راجع به موسیقی های محلی ایرانی چیست؟

ج: والله موسیقی محلی ایرانی اگر شامل قسمت فولکلوریک باشد، که خوب بوده و من همیشه آنها را دوست داشته ام. یادم هست که بچگی ها همیشه گلی گوشه چمن تازه شکفته و.. زمزمه می کردم. اما موسیقی محلی الان، من درش ترقی و تکاملی نمی بینم. مثل اینکه یا درش خبری نیست و یا من نمی شنوم. چون به هر صورت منم از 14 تا 25 سالگی در ایران نبودم. زیرا در انگلستان مشغول درس خواندن بودم. تا خواستم خودم را جمع و جور کنم و دوباره مقیم ایران شوم، انقلاب شد و دوباره 30 سال پیش از ایران بیرون زدم.

س: ممکنست نظرتان را در مورد موسیقی داخل و خارج از کشور بیان کنید؟

ج: والله یک 17، 18 سالی که موسیقی در ایران ممنوع بود، به آن صورت وزارت ارشادی هم نبود، موسیقی هم تهیه نمی شد. یواش یواش وزارت ارشاد فعال شده، و شورای شعر و موسیقی درست کرده که تا حدی با آن موافقم. چون دیگر مثل لس آنجلس ما نیست که هر کس دلش بخواهد بخواند و دور و بری ها و دوستان و فامیلش بگویند به چه صدای قشنگی داری، نمی خواند. بعد به دلیل اینکه اینهمه سال خبری نبوده و به یکباره راه را باز کرده اند و اجازه داده اند مردم کار کنند، این بیچاره ها شگفت زده و هول شدند و کار بسیار بسیار زیاد تهیه و تولید کرده اند. از این تولیدات 30 درصدش خیلی خوبست، 30 تا 40 درصدش بدست، و 30 درصد باقیمانده افتضاح می باشد. ولی بهترین مشخصه موسیقی داخلی که من می بینم، تنظیم کننده ها هستند. آنها درصد بسیار خوبی از موسیقی ایران را اداره می کنند و از همه چشمگیر تر هستند. ایمان مطلق داریم که تنظیم کننده خیلی خوبست، معلوماتش به روز می باشد و کارش را خیلی خوب انجام می دهد. فواد حجازی داریم که خیلی خوبست. دوستان دیگر هم هستند که کارشان را به گوش می شناسم، ولی اسمشان را نمی دانم. چون اینجا آلبوم مستقیماً از ایران نمی رسد. بنابراین یا از کامپیوتر نسخه برداری می کنند، و یا دوستان کپی می کنند و به هم می دهند. بنابراین اسمشان روی آلبوم ها نوشته نشده، که من نامشان را بدانم. اما کارشان خیلی خوبست.

اما در خارج لس آنجلس است که وضعش از آن 30 درصد افتضاح هم، بدتر می باشد. زیرا اینجا وزارت و حساب و کتابی هم نیست، و کمپانی ها تصمیم گرفته هستند که بگویند کی خوب و کی بدست. کمپانی ها هم به فکر این هستند که از این آلبومی که می زنند، چی گیرشان می آید. قدیم ها این بود که این آلبوم چقدر خوبست و کمپانی ها چی گیرشان می آید. ولی الان اینطور نیست. آنها می روند یک آلبوم را تهیه می کنند. چون آلبوم دیگر مانند قدیم ها این خرج را ندارد. ضبط دیجیتال کارها را آسان کرده، و می توان با هزینه کردن 10 هزار دلار گاراژ خانه را به استودیوی ضبط تبدیل کرد. جوانها هم می روند شعری، آهنگی را پیدا می کنند و ضبط می کنند. بعد هم می برند به کمپانی ها و آنها هم می دانند که چقدر خرج این آلبوم ها شده است. بنابراین می گویند چقدر می دهی تا این را بزنیم؟ اینها که می خواهند آلبومشان را بزنند بین 10 تا 30 هزار

دلار می دهند. کمپانی ها هم نه شعورشان می رسد که این شعر و آهنگ و آن تنظیم درست است یا نه، اگر هم کمی شعور داشته باشند، شرافتش را ندارند. پول را از اینها می گیرند و آلبوم را به بازار می دهند. بنابراین وضع موسیقی اینجا بسیار بسیار افتضاحت است. گاهی هم همکاران می خوانند، خوب منم می خوانم. بنابراین من احساس شرمساری می کنم.

س: اتفاقاً می خواستم همین پرسش را مطرح کنم. چون هنرمندان به طور کلی، و نه تنها دست اندرکاران موسیقی، می گویند که در داخل سانسور هست. این سانسور تا حدی دست و پای آنها را می بندد. خوب در خارج از کشور که اینگونه نیست، چرا عرضه کار خوب تا این اندازه کم است؟ شما گفتید یکی از این علل کمپانی ها هستند. به نظرم از دیدگاه شما این یکی از دلایل اساسی به شمار می رود. درست متوجه شدم؟

ج: بله بله! کمپانی ها مسئول این افتضاح هستند. در عین حال این قدری که من می شنوم، سانسور وزارت ارشاد هست. می دانید که من به سبب ضعف شعرای اینجا ترانه هایم را از داخل از یغما گلوبی و دیگر ترانه سرایان و شاعران ایران می گیرم. این به سبب قدیمی شدن سبک شاعرانی مانند ایرج جنتی عطایی و شهریار قنبری برمی گردد، که اول انقلاب از ایران بیرون آمدند. البته قنبری خیلی کم کار شده است. در داخل از کشور غرض و مرض در وزارت ارشاد هست، که این نخواند آن نخواند. ولی در مجموع کارسازترست. یعنی باید حساب و کتابی در کار باشد. زیرا وقتی بشود شرکت خصوصی و کمپانی و منافعش، نتیجه همین می شود. اما وقتی یک دستگاه دیگر باشد که قبل از اینکه کمپانی بخواهد این کارها را بزند یک بررسی داشته باشد، آن وقت کار حساب و کتاب پیدا می کند. البته ما همه ایرانی هستیم و هیچوقت کارهایمان در هیچ موردی کاملاً درست و صددرصد منطقی نبوده است. ولی همانقدر که یک تشکیلاتی باشد که بگوید این شعر غلط است، این خواننده دارد خارج می خواند، و این تنظیم به درد این کار نمی خورد، باز به نظر من بهترست.

س: می دانیم که در هر هنری یک بخشش همین پول و بازار است. مثلاً در سینما یک تهیه کننده پول می گذارد. بنابراین با اینکه کار اصلی به عهده هنرمندان اعم از کارگران، هنرپیشه ها و غیره است، اما او هم پول خودش را می گذارد و مبلغ خوبی هم بر می دارد. لذا قبول داریم نقش پول قابل اغماض نیست.

اما شما که خودتان هنرمندی هستید که بسیاری در زمینه کاری قبولتان دارند، فکر نمی کنید بهترست هنرمندان بنشینند و شورایی تشکیل بدهند که هر صدای گوشخراشی نیاید خودش را به عنوان هنرمند معرفی کند. بعد اگر انسان خواست موسیقی خارج از کشور بشنود، تنها بتواند به صدای دو خواننده گوش کند، و سرانجام ناچار شود عطایشان را به لقایشان ببخشد. نظر شما در مورد تشکیل چنین شورایی چیست؟

ج: نمی دانم شما تا چه حد در جریان هستید. اما چهار بار دوستان و همکاران خیلی رسمی چنین تصمیمی گرفتند. البته هفت هشت بار بود، اما این چهار بار حتی دفتری و منشی ای و این جور چیزها هم در کار بود. حالا یک بار اسمش خانه هنرمندان، بار دیگر مرکز هنرمندان، و دفعه بعد مرکز منافع هنرمندان بود. به هر تقدیر همیشه یک درصد بالایی مثل 30 تا 35 درصد از هنرمندان شرکت نکردند، و نرفتند. استدلالشان هم این بود که آقا باز هم جمع می شوند، و کاری انجام نمی گیرد. چون در آن غرض و مرض هست. فلانی به خاطر این انتخاب شده، که پول ها را

بخورد و از این جور داستان ها! اما نتیجه کلی این شده که ما چنین مرکزی نداریم. می دانید که ما ایرانی هستیم و ایرانی کار گروهی خیلی بد است. اگر هم کسی در زمینه ای پیشرفت داشته، به طور فردی وارد شده است. ما وقتی می خواهیم دور هم جمع شویم، اولاً همه جمع نمی شوند. دوما همه با هم اختلاف داریم. هیچکس به کسی اعتماد نمی کند. هنوز که هنوزست اگر از خواننده ناموفقی که نخستین آلبومش 6 ماه پیش درآمده، بپرسید معین، ابی، داریوش و یا گوگوش خوب می خوانند، می گوید هیچکس خوب نمی خواند. من خوب می خوانم. بنابراین مجموعه این عوامل باعث شده، که هیچ وقت تشکیلاتی به وجود نیاید که حامی و پشتیبان باشد. این امر همیشه هم به ضرر صددرصد تمام هنرمندان ایرانی مقیم خارج از کشور و حتی داخل کشور می باشد. بنابراین همیشه به نفع کسانی مانند کمپانی ها و تبلیغات چی هاست، که با هنر تجارت می کنند. در اروپا مثلاً سه چهارتا هستن، که با هم یکی می شوند. یا مثل لس آنجلس که دو سال پیش کلتکس، ترانه، آونگ و پارس ویدئو، احیاناً نشستند و با هم صحبت کردند که قیمت ها دارد بدجوری بالا می رود. بیایید باهم باشیم. وگرنه من می گویم 60 تا تو می گویی 70 تا اون می گوید 80 تا، و در نتیجه به نفع هنرمند می شود. آنها خودشان این کار را هم در لس آنجلس انجام دادند، و هم به برنامه گذاران در اروپا یاد دادند. آنها هم چهار تا بودند و اینک یکی شده اند. حالا این قدر قیمت پایین آمده، که نمی شود و نباید کار کرد. و یا باید با بخور و نمیر و قیمت های مسخره کار کرد. این نتیجه آنست که هنرمندان به طور کلی، و نه فقط در زمینه موسیقی، با هم یکی نیستند و به یکدیگر اعتماد نمی کنند. لذا این وضع اقتضاح به وجود آمده، که شاهدش هستیم.

س: شما در پاسخ به پرسش من به اسم چند هنرمند اشاره کردید. آیا می توانم نتیجه گیری کنم که اینها از نظر شما خواننده های خوب محسوب می شوند؟ اگر این برداشت درست است، آیا از دید شما کسانی دیگری هم هستند که می توان آنها را خواننده خوب نامید؟

ج: بله! البته آنقدر کم هستند که سریع می شود گفت داریوش، ابی، گوگوش، معین، امید، منصور و حتی کامران و هومن! البته این دو با اینکه سبک تر می خوانند و زیاد شعرهایشان سنگین نیست، اما خیلی خوبند. چون شعرهای اینها قابل هضم می باشد. چراکه کارهای مریم حیدرزاده است و گاهی هم سروده های رامین زمانی را می خوانند، که خوبست. ولی تمام این دوستان به نسبت تمام این میزان وسیع خوانندهایی که دارند می آیند، به زور به 5 یا 6 درصد می رسند.

س: اگر بخواهید از خواننده های پیش از انقلاب چند نفری را نام ببرید، از چه کسانی یاد می کنید که از نظر شما کارهای خوب ارائه می دادند؟

ج: والله آنگونه که من یادم می آید، باز هم گوگوش، داریوش و ابی بودند. زیرا معین و امید که بعد از انقلابی هستند.

س: مثلاً نظرتان در مورد ویگن به عنوان پیشکسوت موسیقی مدرن ایران چیست؟

ج: ویگن تمام خاطرات زندگی منست. من خود این مرد را و کارش را بسیار دوست داشتم و هنوز هم دارم. به نظر من ویگن بهترین اتفاق موسیقی پاپ ایرانست. ویگن با در دست نداشتن وسائل خواند. مثلاً ما استودیوی درست و حسابی نداشتیم، و وسائل کار استودیوها مانند ضبط خانگی بود. اما او از همان موقع با گیتاری که خودش کوک می کرد و می زد، می خواند. معلم هم نداشت. به نظر من تا آخرس هم که در لس آنجلس می خواند، خوب و عالی بود. البته آنقدر پیر شده بود، که دیگر تارهای صوتی و ماهیچه های حنجره اش اجازه نمی داد. ولی ویگن همیشه خوب بود.

گاهی اوقات که مثلا حدود یک و نیم به بستر می روم که برایم زود است، با ترانه های او می خوابم. دست کم هفته ای دو یا سه بار نیم ساعت یا 40 دقیقه به آهنگ هایش گوش می کنم. ویگن فوق العاده خوب بود. عارف، مرحوم روانبخش، مرضیه، دلکش و پروین خوب بودند. فقط هم به خاطر اینکه هنوز ملت کشف نکرده بودند، که آقا این تجارتي نان و آب دار است. اما از وقتی که این را کشف کردند که خوب پول در می آید، مردم خواننده ها را دوست دارند، طبق معمول دست زیاد شد و تجارت زیاد شد و به اینجا کشید که می بینید.

س: شما به دلکش و مرضیه هم اشاره کردید. پس لطف بفرمایید و نظرتان را در مورد خواننده های موسیقی سنتی نیز بگویید.

ج: ممکنست به من ایراد وارد باشد. اما وقتی 13 سال و 8 ماه داشتم، از ایران خارج شدم. بنابراین فرصتی نبود که به موسیقی سنتی علاقمند شوم، البته اگر می شدم. چون بعدش هم انگلستان بودم، درس می خواندم، موسیقی کار می کردم، می خواندم و پول تحصیل را در می آوردم. بنابراین نشد که بشنوم. لذا موسیقی سنتی را گوش نمی دهم، چون به دلم نمی نشیند. نمی دانم اگر هم ایران بودم همین بود، یا اینکه چون نبودم اینگونه شده است. من خواننده های موسیقی سنتی را تک و توک به اسم می شناسم، ولی به ترانه هایشان گوش نمی دهم. می دانم آقایانی امثال شحریان هستند. ولی پسر ایرج خواننده دارد به اسم خواجه امیری می خواند، و بسیار خوب می خواند. موسیقی ای که به آن سمت می کشد ولی کاملا سنتی نیست، محمد اصفهانی است که من بسیار بسیار صدایش را دوست دارم. او خواننده ای توانا با شش های بسیار بسیار خدادای بزرگ، عالی و قوی است. آقای حسین علیزاده را که سنتی می زند ولی ارکسترسیون می داند، و موسیقی را خوب می شناسد، کارش را گوش می دهم. ولی در همین حد، و دیگر خواننده های موسیقی سنتی و دستگاه های آن را نمی شناسم.

س: شما چند باری به تورنتو آمده اید. نظرتان در باره اهالی این شهر چیست؟ اگر بخواهید ایرانیان کانادا را در همین حدی که با آنها در تماس بوده اید با ایرانیان لس آنجلس مقایسه کنید، شباهت ها و تفاوت هایشان را در چه می دانید؟

ج: ایرانی های تورنتو را بسیار بسیار دوست دارم. اگر در این شهر یک شب بخوانم، گاهی دو سه هفته و حتی یک ماه در آنجا می مانم. چون دوست دارم. البته جاهای دیگر مانند لندن و دوبی هم یک هفته می مانم. اما تورنتو را خیلی دوست دارم، و در آنجا دوستان خیلی زیادی دارم. خود شهر را هم دوست دارم. بنابراین هر بار به تورنتو می آیم، بدون اغراق از صمیم قلب خوشحالم. از باقی کانادا مثلا مونترال تجربه ندارم. و نکوور بسیار زیباست. ولی ایرانی های تورنتو را شاید از این نظر که به لس آنجلسی ها نزدیکترترند، می پسندم. بنابراین در تورنتو احساس می کنم، در شهر خودم هستم. ولی می بینم که تورنتو درست با اختلاف حدود ده سال عقب تر لس آنجلس است. اما در طول بیست سال گذشته متوجه شده ام که تورنتو عینا عینا مانند لس آنجلس حرکت می کند. منظورم تنها قسمت ایرانی لس آنجلس نیست. به طور کلی تورنتو لس آنجلسی است، که ده تا دوازده سال عقب ترست.

س: اشاره کردید که در زمان دانشجویی خود در انگلستان خرج تحصیلتان را از راه موسیقی در می آوردید. ممکنست بفرمایید رشته و مدرک تحصیلتان چیست؟

ج: من کارشناس ارشد آهنگسازی و تنظیم موسیقی جاز کلاسیک از "جامعه سلطنتی هنر" هستم. سال 1971 که فارغ التحصیل شدم، بین 5200 نفر شاگرد دوم بودم.

در مورد خرج تحصیل که پرسیدید چون پیش از من یک برادر و خواهر بزرگم در انگلستان درس می خواندند، پدرم مقداری پول می فرستاد. بعد قدری به میزان آن افزود، که برادر بزرگم از من هم نگهداری کند. پدرم خیلی دوست داشت ما همه دکتر و مهندس بشویم. برادرم داشت مهندس می شد (و شد). اما من که از 6 سالگی به موسیقی گوش می کردم و آن را می شناختم، در 11 سالگی ارکستر کوچکی داشتم. در دوازده سالگی بهتر هم شد. در 13 سالگی که حتی دیگر رفتم مثل قو و برای تابستان برنامه اجرا کردم. البته کسی بود که مواظبم باشد. بنابراین واقعا به این سبب به انگلستان رفتم که ببینم در جهان موسیقی آنجا چه خبرست. یعنی عشق انگلیس بود و اینکه بیتل ها در آنجا هستند. در انگلستان اسمم را در دبیرستان نوشتند. البته مرا زود به مدرسه گذاشته بودند. بنابراین وقتی برادرم برای سر زدن به کشور آمده بود، من سال اول دبیرستان البرز بودم. وقتی تصمیم بر این شد که به همراه او بروم، درسم را وسط سال در کالج البرز رها کردم. پدر پولی می فرستاد. منم به صورت جنبی موسیقی کار می کردم، و تمام رفت و آمدها و دیدارهایم با اهالی دنیای موسیقی بود. یک شیر پاک خورده ای که احيانا برادرم بود به پدر خبر داد که من درس نمی خوانم، و تنها موسیقی کار می کنم. در صورتی که چنین نبود، و من دیپلم را با نمرات خیلی خوب گرفته بودم که بتوانم به دانشگاه بروم. به هر صورت مقرری مرا قطع کردند. من از برادرم جدا شدم. بعد با همان اهالی موسیقی که دوست داشتم و در مدرسه آشنا شده بودم و رفت و آمد می کردیم، گروه موسیقی درست کردیم. گروهمان هم خوب بود. چراکه من از 5 یا 6 سال پیش از آن گیتار می نواختم، و می خواندم. آن زمان ویگن و بقیه فارسی می خواندند. اما ما بچه های جوان آهنگ های خارجی مثلا ایتالیایی یا از پل آنکا و خواننده های دهه 1960 مانند پریسلی می خواندیم، که تازه آمده بودند. در نتیجه وقتی ارکستر را تشکیل دادیم، کار ما خوب بود و بعد هم گروه بهتری درست کردیم. خلاصه من از 15 سالگی کار می کردم و خرج تحصیل را در می آوردم. تا اینکه از "کالج پرینستون" دیپلم گرفتم. بعد برای دیدن به ایران رفتم. پدرم بقیه و از جمله عمو را دعوت کرده بود، که به من نصیحت کنند که حالا که دیپلم دبیرستان را در انگلستان گرفتی بیا برو مهندس شو. تنها کسی که مشوقم بود و می گفت حرف اینها را گوش نکن، مادرم بود. البته من آنقدر به موسیقی علاقه داشتم و غرق آن بودم، که نمی توانستم آن نصایح را گوش کنم. چراکه نبضم با موسیقی می زد. به ویژه اینکه دهه 1960 و دوران گروه هایی مانند بیتل ها و رولینگ استونز بود، و موسیقی بسیار مطرح! الحمدلله هنوز هم همانطور هست. آن موقع دیگر گروه های موسیقی بهتری داشتم، پول بیشتری در می آوردم، ماشین خریدم بودم، ولی باز درس را خواندم. البته نه به خاطر اینکه شاگرد ساعی و خوبی بودم. بلکه از این جهت که به شدت سر کلاس رفتن و به استاد گوش کردن را دوست داشتم. هیچوقت هم قلم و کاغذ نداشتم. چون از شدت علاقه حرف اساتیدم را می بلعیدم. آن سال ها هم گذشت.

در سال 1971 فارغ التحصیل شدم، و به ایران برگشتم. برای دوستانی مانند عارف چند آهنگ ساختم. اما در این مرحله گفتند که رژیم شاه رفته و رژیم اسلامی دارد می آید. منم فکر کردم که شاید رژیم اسلامی زیاد با موسیقی مناسباتی نداشته باشد. پس بهترست بعد از سه سال که در ایران بودم، بزنم بیرون که هم گشتی بزنم و هم ببینم چه می شود تا برگردم. آمدم که برگردم، اما هنوز هم اینجا هستم.

س: به این ترتیب شما جزء بسیار بسیار معدود خواننده های ایرانی هستید، که موسیقی را هم باعلاقه و هم به صورت آکادمیک یاد گرفته اید. فکر نمی کند بهتر باشد که با توجه به معلوماتی که در مورد موسیقی دارید در کنار ادامه کارتان، شاگردانی هم تربیت کنید؟

ج: والله ده دوازده سالست که فکر می‌کنم یک جای اختصاصی، ولی نه خیلی بزرگ، را برای آنها که می‌خواهند بچه هایشان را بگذارند ساز یاد بگیرند و بخوانند دایر کنم. اول به دوستی می‌گفتم، که آدم بد اخلاقی هستم. یعنی روزگاریه جورایی حوصله ام را سر برده است، و صبوری این کار را ندارم. دوستم گفت خوب تو اداره اش کن و بگذار معلمی که تو انتخاب و تأیید می‌کنی، درس بدهد. از این نظریه خوشم آمد. به هر صورت در فکر این مسئله هستم. اما می‌دانید که پروازها طولانی هستند. من نمی‌توانم مانند سایر دوستان پرواز کنم و امشب مثلاً در واشنگتن دی سی، و فردا شب در دوی بخوانم. من وقتی جایی می‌روم، باید بمانم و اختلاف ساعت‌ها را درست کنم. بنابراین یکی دو هفته زودتر می‌روم، و بعد از اجرا هم یک مدت برای استراحت می‌مانم. خلاصه یکی دو ماهی طول می‌کشد. بنابراین اگر این اروپا رفتن‌ها را حساب کنید، چیزی نزدیک به 30 درصد زمان من در لس آنجلس نیست. در عین حال اگر انسان 30 درصد زمان را بالای سر کارش نباشد و آن را به بقیه بسپرد، درست از آب در نمی‌آید. ولی حالا دارم به تدریج از خواندن کم می‌کنم، و از هر ده پیشنهاد سه یا چهار تا را قبول می‌کنم. البته ممکنست هفت پیشنهاد دیگر از نظر مالی یا جایی بد نباشد. اما راسنش نمی‌خواهم اینقدر زیاد یعنی گله به گله و شهر به شهر حودم را روی صحنه‌های گوناگون تکرار کنم. در نتیجه دارم کارم را کم می‌کنم. اگر کارم خیلی کمتر بشود و در جایی مستقر شوم، ممکنست این کار (تعلیم موسیقی) را بکنم.

س: اصولاً علاقه دارید در ایران برنامه اجرا کنید؟ اگر پاسخ این پرسش مثبت است، دوست دارید نخستین اجرایتان در کجا باشد؟

ج: والله دوست دارم در ایران برنامه اجرا کنم. چون پر از ایرانی است، و من اصولاً برای ایرانی‌ها می‌خوانم. آنها هفتاد میلیون هستند که اگر هفت میلیون هم به من گوش بدهند، رقم قابل توجهی است. من اهواز به دنیا آمدم، ولی یک سالم نشده بود که پدر و مادرم به تهران آمدند. بنابراین چیز مبهمی از زادگاهم به خاطر دارم. البته تمام عیدها را به سبب عشق مادرم، در آبادان و گاهی اهواز بودیم. بعدها دیدم کجا به دنیا آمدم، و چگونه است. اما چون در تهران بزرگ شدم و از همانجا به لندن رفتم، قدر مسلم فکر می‌کنم دوست دارم اولین باری که در ایران می‌خوانم تهران باشد.

س: مطلبی هست که خودتان مایل به اظهارش باشید؟

ج: فقط اینکه گرچه آرژوی بسیار دوری است، خیلی دلم می‌خواهد که سیستمی پیاده می‌شد که یک حساب و کتابی به این تکثیر افتضاح این موسیقی داده بشود، که همینطور دارد در سرآشویی می‌رود. اینکه موسیقی حصار، قانونی، و حساب و کتابی داشته باشد، برایم مسئله خیلی مهمی است.

بعد هم باز ای کاش که جمهوری اسلامی فکر نکند آنهایی که سال 1979 از ایران رفتند، همگی دشمنان سرسخت جمهوری اسلامی هستند. من به طور کلی به جمهوری و غیرجمهوری و در زمان شاه هم به این مسائل کار نداشتم. من دوست دارم کار خوب موسیقی بکنم، و کمالگرا هستم. شنوندگان هم تا الان نشان داده اند که کارم درست است، و مرا دوست دارند. موفقیت هم دارم و موقعیتم هم خوبست. ولی مسئله ای به آن صورت با رژیم ندارم. اگر هم کمی با جمهوری اسلامی مسئله ای داشته باشم، فقط به سبب اینست که قدری فشار را از روی جوانان بردارد. ولی ای کاش جمهوری اسلامی فکر می‌کرد، ما هم ایرانیانی هستیم که بیرون از ایران زندگی می‌کنیم و می‌گذاشت آلبوم هایمان قانونی فروش برود. زیرا آدم های دست اندر کار حتی در وزارت ارشاد خودشان، می‌گویند آقا تو بین هفت تا دوازده میلیون کپی از آلبوم هایت در دست مردمست.

خوب همین جوری هم که نگاه بکنید هرکس شب در زیر زمینش اینها را تکثیر می کند، و روز در کیفش سر چهار راه می فروشد. مغازه دارها هم (آلبوم) ماها را زیرمیزی می فروشند. خوب جمهوری اسلامی اگر می آمد فکر می کرد که به جای اینکه اینها را طاغوتی و دشمن ایران حساب کنیم، بیاییم آلبوم هایشان را رسماً مثل بقیه آلبوم هایی که در ایران تهیه می شود، در مغازه به فروش برسانیم. حتی آنهایی را که دوست نداریم، مجوز ندهیم. اما اگر یک آدمی هست مثل سیاوش قمیشی که هم مردم دوستش دارند، هم شعرهایش مبتذل نیست، هم موسیقیش درست است، بگذاریم به فروش برسد. این ده میلیون چهار پنج هزار تومان (با تأکید زیاد) مجموعش بسیار زیاد می شود، که هم به درد آنها و هم به درد من می خورد. حتی اگر یک درصدش به من برسد. اگر این کار را بکنند عاقلانه است. انشاءالله یک جوری به گوششان برسد و مسئله را نه تنها در مورد من که در مورد خواننده هایی که مردم دوستشان دارند و دارند کارشان را درست انجام می دهند، بررسی بکنند.

هرگونه کپی و یا استفاده از این مصاحبه فقط با ذکر مجله ایران جوان چاپ تورنتو مجاز است

پانویس

1- این گفت و گو پیش از دهم جولای انجام شده است.